



جلد اول

ALTERED

انسان

تغییر یافته

جنیفر راش / صبا ایمانی



نشر باز

طی چهار سال اخیر، عمدتاً اجازه‌ی ورود به آزمایشگاه را نداشتم ولی این موضوع مانع پنهانی رفتنم به طبقه‌ی پایین نمی‌شد و با اینکه نیاز نبود برای دیدن پسرها نیمه‌شب از خواب بیدار شوم، با این حال سر ساعت از خواب می‌پریدم. لبه‌ی تخت نشستم، با مالیدن چشمانم خواب را از آن‌ها زدودم و پاهای برهنه‌ام را روی چوب سفت کف زمین قرار دادم. نور ماه از میان پنجره به داخل می‌تابید و سایه‌ی درختان افرا روی پنجره تکان می‌خورد.

هشت ماه پیش پدرم از من خواسته بود در آزمایشگاه کمکش کنم، پس هر وقت می‌خواستم، می‌توانستم به طبقه‌ی پایین بروم؛ ولی با اجازه دیدن پسرها، به اندازه‌ی ملاقات پنهانی با آن‌ها در تاریکی، هیجان‌انگیز نبود.

مدتی پیش تخته‌چوب‌های کف راهرو را که وقتی روی آن‌ها راه می‌رفتم، غرغر می‌کردند، مشخص کرده بودم و الان می‌توانستم بدون رفتن روی‌شان، ردشان کنم. از میان اتاق نشیمن و آشپزخانه گذشتم و دو تا یکی از پله‌های زیرزمین پایین رفتم.

پله‌ها به ساختمان فرعی کوچکی منتهی می‌شدند. صفحه‌کلید کوچکی روی دیوار نصب شده بود که کلیدهایش در تاریکی می‌درخشید. به‌عنوان کسی که برای سازمانی سری کار می‌کرد، پدرم هیچ‌وقت در مورد رمزهایش محتاط نبود. چهار سال پیش، وقتی برای اولین بار وارد آزمایشگاه شدم، فقط یک هفته طول کشید تا رمز را یاد بگیرم و از آن موقع تا به حال رمز تغییر نکرده بود.